

متن یک نامه بازیافته از دوران سلطان محمود غزنوی

چندی پیش ضمن مطالعه تاریخ یسوق تألیف ظهیرالدین ابوالحسن علی بن ابی القاسم زیدالیهقی (وفات ۵۶۵ هـ. ق. ۱۱۶۹ م.) که به تصحیح دکتر قاری سید کلیم الله حسینی در حیدرآباد به سال ۱۹۶۸ به چاپ رسیده است، به متن نامه ای از سلطان محمود غزنوی برخوردیم خطاب به فرزندش سلطان مسعود که در آن نامه، وی از مسعود می خواهد یکی از دیران خود به نام خواجه ابوالقاسم دیر را به پدر عاریت دهد. ابتدا فکر کردم که چون متن این نامه از نمونه های نثر دیرانۀ دوره غزنویان است، و آن را در جای دیگری هم ندیده ام، خوب است که آن را با حواشی و تعلیقات چاپ کنم. از شما چه پنهان، قدری هم خیالات به سرم زد که کشف مهمی کرده ام، تا این که در حین مرور کتاب نفیس مرحوم سعید نفیسی رحمة الله علیه، تحت عنوان در پیرامون تاریخ یسوق: شامل آثار گم شده ابوالفضل یسوق و تاریخ غزنویان (دو مجلد، تهران، چاپ دوم، بی تاریخ. تاریخ مقدمۀ نفیسی: ۱۰ دی ماه ۱۳۴۲) دیدم که آن فاضل کامل و ادیب دانشمند هنگامی که هنوز من بنده طفل دبستانی بوده ام، نامه را در متن تاریخ یسوق یافته و با توضیحات کافی در آن کتاب چاپ فرموده است (ج ۱، ص ۵۳۸-۵۳۹). علی ای حال چون متن نامه لابلای مطالب کتاب نفیس تاریخ یسوق پنهان شده و نقل قول مرحوم نفیسی هم در مجلد اول آن کتاب - که حتی فهرست

مطالب هم ندارد - مکتوم مانده است، چاپ مجدد آن را، پُر بیفایده ندیدم. بنده آن متن را احتیاطاً با چاپ مرحوم قریب از تاریخ یسوق و با نقل مرحوم نفیسی مقایسه کردم و اختلافی که قابل ذکر باشد در آن ندیدم. متن نامه سلطان محمود به قرار زیر است:

دانت آمده است که در این وقت که ما به جانب ری حرکت کردیم چنان واجب کند، از طریق حزم و احتیاط که مردی سید و هشیار [نب، قریب، نفیسی: سدید هشیار] نصب کرده آید تا نُکْت نامه ها و قصه ها را بیرون می آرد و بر ما عرض می دهد. و بیگانه را این شغل نتوان فرمود. و خواجه ابونصر مشکان را بدین کار باز توان گذاشت. خواجه ابوالقاسم دبیر - ایده الله - این کار کرده است و مردی پیر است و به شراب خوردن مشغول نیست. دانیم که آن فرزند، او را از مهمات ما دریغ ندارد. اگر آن فرزند را از این گستاخی که ما همی کنیم کراهیت نیابد او را به زودی دستوری دهد تا این شغل کفایت کند و نانی گمارد آن جا و چون از این مهم فارغ شود به کار خویش باز آید ان شاء الله تعالی. (یسوقی، ص ۲۱۰-۲۱۱؛ قریب، ص ۱۲۱، نفیسی، ج ۱، ص ۵۳۸).

ناگفته نماند که متن مرحوم قریب و نفیسی و دکتر قاری سید کلیم الله حسینی، هر سه اساساً بر نسخه موزه بریتانیا که در باب آن مرحوم قزوینی شرح کافی نوشته اند استوار است. نسخه بدل های مرحوم قریب از نسخه دیگر کتاب یعنی نسخه برلین اخذ شده است، و آن دکتر حسینی از نسخه های برلین و تاشکند.

چند مطلب را هم بنده بر سبیل توضیح عرض می کنم و می گذرم. اولاً قراءت مرحوم قریب و مرحوم نفیسی بر قراءت مصحح چاپ هند برتر است. و این امر از عبارت «که مردی سید و هشیار نصب کرده آید»، که بنده در متن متذکر شده ام به اثبات می رسد، زیرا قراءت صحیح که در چاپ مرحوم قریب آمده و با سبک دوره غزنوی می خوانند، و در نسخه انگلستان هم همان بوده این است: «مردی سدید و هشیار را نصب کرده آید».

ثانیاً متن این نامه را به ظن قوی مؤلف تاریخ یسوق از روی مدرکی، شاید اصل نامه، که خود در دست داشته، یا از روی کتابی که از اصل سند استفاده کرده بوده، نقل کرده است. این را از آن جا می گویم که ظهیرالدین بیهقی نه تنها مردی عالم و فاضل و موثق بوده است، و زبان سریانی نیز می دانسته (ص ۲۸۳)، و از شیخ القضاة بیهقی محدث معروف (ف ۵۲۵ هـ. ق. ۰) استماع حدیث کرده بوده (ص ۳۰۹)، و خود نیز از اولاد و احفاد طبری مورخ بوده است (ص ۳۰)، و به علم معروف و از خاندان علما (ص ۷۰): «و در سنه خمس و خمسین و خمسانه از حدود یوز کند دانشمندان رسیدند [۰۰۰] و بر من تفاسیر خواندند و اجازت احادیث ستدند»، بلکه به قراین پیداست که به اسناد تاریخی اواخر

عهد غزنوی و دوره سلجوقی اول هم دسترسی داشته است، چنان که در باب شیخ ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن محمد الزیادی الیهقی می نویسد:

اورا خواجکک زیادی گفته اند. از [...] افاضل ناحیت یهقی بود و اورا از دیوان محمودیان انشیخ العالم نوشتند و از دیوان سلطان طغرل سلجوقی مثالی دیدم در باب وی نوشته به مبالفت تمام: «الشیخ الرئیس العالم» (ص ۳۳۲).

ثالثاً بنده درباره این که سلطان محمود در نامه گوید: «تا نکت نامه ها و قصه ها را بیرون می آرد و بر ما عرض می دهد»، مختصر توضیحی خواهم داد تا اگر از دانشجویان کسی این مطلب را بخواند دچار سردرگمی نشود، و الا اهل علم خود به از من دانند. یکی آن که قصه چنان که مرحوم علامه قزوینی در یادداشتهاشان متذکر شده اند به معنی عریضه و نامه دادخواهی ست که مظلومان و شاکیان به حضور شاهان عرض می کرده اند. دیگر آن که نکت را دبیران دوران غزنوی و سلاجقه به معنی خلاصه و مستخرجه نامه ها مخصوصاً آنچه به رمز نوشته و ارسال شده بوده است به کار می برده اند. یعنی چون معما و رمزی در یک پیغام سیاسی گشوده می گردیده و به زبان روزمره کتابت می شده که به امیر یا سلطان یا دیگری عرض شود آن مستخرجه و متن غیر رمزی را هم نکت می خوانده اند. شواهد زیر را از کتاب نفیس اصطلاحات دیوانی دوران غزنوی و سلجوقی، نوشته دکتر حسن انوری (تهران، چاپ دوم ۱۳۷۳) به تقدیم می رسانم (ص ۱۸۳):

الف: «استادم بونصر را فرمان رسید تا نامها که رسیده است پیش برد و نکت نامها را ببرد» (قس تاریخ ییهقی، ص ۴۵۳).

ب: «بوسهل استاد دیوان نکت [آن جا خواست] و آنچه جاسوسان خبر آورده بودند باز گفت» (همان منبع، ص ۶۰۶).

ج: «باید که هر روز مسرعی با ملطفه از آن تو به من رسد و هرچه رفته باشد نکت از آن بیرون آورده باشی و در آن ملطفه ثبت کرده.» (چهار مقاله، تصحیح قزوینی، چاپ دوم، تهران، ص ۲۵).

آخرین نکته ای که باید اضافه کنم این است که این ابوالقاسم دبیر از خاندان بزرگی بود از ییهقیان که در آن ناحیت به خاندان عنبریان معروف بودند. یکی از علمای این طایفه به نام ابوالعباس العنبری پدر خواجه امیرک دبیر (همان امیرک ییهقی، مذکور در تاریخ ییهقی) و برادرش خواجه ابونصر دبیر که وزیر سلطان مسعود و عمید ری بود، پسر دیگری داشت به نام خواجه ابوالقاسم دبیر که نایب بونصر مشکان بود و «نامه های ملوک اطراف این خواجه ابوالقاسم دبیر نوشتی» (تاریخ ییهقی، قریب ص ۱۲۱؛ نفیسی، ج ۱، ص ۵۳۷-۵۳۸).

(۵۳۹). این خاندان را «به عنبری باز خوانند در نسب و به دبیری به حکم صنعت... و در تاریخ محمودیان خواجه ابوالفضل یسعی آثار خواجه امیرک دبیر و آن برادرانش مفصل بیان کند». (تاریخ یسعی، ص ۱۲۲). آنچه مسلم است، قسمت مربوط به آثار برادران عنبری در قسمت مفقودهٔ تاریخ یسعی بوده که اکنون در دست نیست. تاریخ مرگ خواجه ابوالقاسم را نمی دانم اما برادرش امیرک یسعی در شوال سنهٔ ۴۴۸ هـ. ق. درگذشت. والسلام.

دانشگاه کالیفرنیا - لس آنجلس

